فهرست

[مقدمه 2](#_Toc57725349)

[تحبیب الله الی الناس 2](#_Toc57725350)

[نکته اول: 4](#_Toc57725351)

[نکته دوم: 5](#_Toc57725352)

[نکته سوم: 5](#_Toc57725353)

[دوم: محبت انبیاء و ائمه و رسول 6](#_Toc57725354)

[سوم: محبت به علما: 6](#_Toc57725355)

[نکته اول: 7](#_Toc57725356)

[نکته دوم: 7](#_Toc57725357)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

# مقدمه

در مباحث محبت وظیفه به‌عنوان روابط عمومی با دیگران، بحث را تقریباً تمام کردیم و در ذیل آن استطراداً گفتیم بعضی مباحث را مطرح می‌کنیم که یکی از آن‌ها محبت الله بود. چند موضوع موردبحث قرار گرفت که ملاحظه فرمودید. یک نکته دیگر هم در باب محبت الله باقی ماند که به آن‌هم اشاره‌کنیم.

## تحبیب الله الی الناس

اینکه کسی تلاش کند خدا را محبوب کسی قرار دهد روایاتی در موردش آمده است. در روایاتی که در باب محبت الله آمده عنوان دیگری به نام تحبیب الله الی الناس است. محبوب سازی خداوند نزد خلق و دیگران. روایات در کتاب المحبه فی الکتاب و السنه صفحه 214 است که عنوان باب این است که احبوا الله و حببوه.

یک روایت که عامی است و از پیامبر نقل شده است روایت سندش ضعیف است.

حببوا الله الی عباده یحبکم الله[[1]](#footnote-1).

 روایت بعدی از قصص‌الانبیاء و روضه المحبین نقل شده و بحار هم نقل کرده البته سند درستی ندارد. در حدیث قدسی خدا به حضرت داود وحی کرد:

قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ إِسْرَائِيلَ رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ ص قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِدَاوُدَ ع أَحْبِبْنِي وَ حَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي قَالَ يَا رَبِّ نَعَمْ أَنَا أُحِبُّكَ فَكَيْفَ أُحَبِّبُكَ إِلَى خَلْقِكَ قَالَ اذْكُرْ أَيَادِيَ‏ عِنْدَهُمْ‏ فَإِنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَ ذَلِكَ لَهُمْ أَحَبُّونِي.[[2]](#footnote-2)

همین مضمون با تفاوتی در روایت دیگری آمده است که آخرش گفته ذکرهم بآیاتی و بلائی و نعمائی.

روایت چهارم از امام باقر نقل شده و از قصص‌الانبیاء است که سند تامی ندارد:

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى ع أَحْبِبْنِي‏ وَ حَبِّبْنِي‏ إِلَى‏ خَلْقِي‏ قَالَ مُوسَى يَا رَبِّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ فَكَيْفَ لِي رَبِّي بِقُلُوبِ الْعِبَادِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ فَذَكِّرْهُمْ نِعْمَتِي وَ آلَائِي فَإِنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ مِنِّي إِلَّا خَيْراً فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ رَضِيتُ بِمَا قَضَيْتَ تُمِيتُ الْكَبِيرَ وَ تُبْقِي الْأَوْلَادَ الصِّغَارَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَ مَا تَرْضَى بِي رَازِقاً وَ كَفِيلًا فَقَالَ بَلَى يَا رَبِّ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ نِعْمَ الْكَفِيلُ.[[3]](#footnote-3)

روایت دیگر از تفسیر امام حسن عسکری همین حدیث قدسی از امام زین‌العابدین خطاب به حضرت موسی نقل کرده

وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع‏ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى ع حَبِّبْنِي‏ إِلَى‏ خَلْقِي‏، وَ حَبِّبْ خَلْقِي إِلَيَّ. قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَفْعَلُ قَالَ: ذَكِّرْهُمْ آلَائِي وَ نَعْمَائِي لِيُحِبُّونِي، فَلَئِنْ تَرُدَّ آبِقاً عَنْ بَابِي، أَوْ ضَالًّا عَنْ فِنَائِي، أَفْضَلُ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ مِائَةِ سَنَةٍ بِصِيَامِ نَهَارِهَا وَ قِيَامِ لَيْلِهَا.[[4]](#footnote-4)

روایت دیگر از ارشاد القلوب است که سند تامی ندارد:

وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى‏ ذَكِّرْ خَلْقِي نَعْمَائِي وَ أَحْسِنْ إِلَيْهِمْ وَ حَبِّبْنِي‏ إِلَيْهِمْ‏ فَإِنَّهُمْ‏ لَا يُحِبُّونَ إِلَّا مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ.[[5]](#footnote-5)

حدیث دیگر اینکه:

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ أَ لَا أُحَدِّثُكُمْ عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَ لَا شُهَدَاءَ يَغْبِطُهُمْ‏ يَوْمَ‏ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ وَ الشُّهَدَاءُ بِمَنَازِلِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ قِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هُمُ الَّذِينَ يُحَبِّبُونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَ يُحَبِّبُونَ اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ قُلْنَا هَذَا حَبَّبَ اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ فَكَيْفَ يُحَبِّبُونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ قَالَ يَأْمُرُونَهُمْ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُ اللَّهُ فَإِذَا أَطَاعُوهُمْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ.[[6]](#footnote-6)

این روایات سند معمولاً نداشتند اما نوعی استفاضه دارد احتمال جعل هم نیست و در منابع عامه و خاصه آمده ازاین‌جهت اصل مطلب درست است.

سؤال: در امالی شیخ طوسی با سند هم همین روایت هست:

أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ جَعْفَرٍ الرَّزَّازُ الْقُرَشِيُّ أَبُو الْعَبَّاسِ بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) إِلَى نَجِيِّهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَا مُوسَى أَحْبِبْنِي وَ حَبِّبْنِي‏ إِلَى‏ خَلْقِي‏. قَالَ: يَا رَبِّ إِنِّي أُحِبُّكَ، فَكَيْفَ أُحَبِّبُكَ إِلَى خَلْقِكَ قَالَ: اذْكُرْ لَهُمْ نَعْمَائِي عَلَيْهِمْ، وَ بَلَائِي عِنْدَهُمْ، فَإِنَّهُمْ لَا يَذَّكَّرُونَ إِذْ لَا يَعْرِفُونَ مِنِّي إِلَّا كُلَّ خَيْرٍ.[[7]](#footnote-7)

جواب: خوب است با سندی در امالی آمده. هرچند ظاهراً سند ضعف دارد ولی مجموعاً قابل‌قبول است.

### نکته اول:

تحبیب الله الی العباد اگر این روایات هم نبود ادله عامه و مطلقه این را هم می‌گرفت. علتش این است که محبت الله در مراتبی واجب و در مراتبی مستحب است پس هم دعوت به محبت الله و هم اقدام به این دعوت هم مصداق ارشاد جاهل هم امربه‌معروف و نهی از منکر هم دعوت الی الخیر هم قاعده هدایت و تربیت دیگران به فضائل و خوبی‌هاست. لذا اگر این روایات هم نباشد تحبیب الله الی الناس در مواردی واجب و در مواردی مستحب است و ادله عامه مذکوره آن را هم می‌گیرد که عبارت باشد از ارشاد جاهل، دعوت الی الخیر، امربه‌معروف و هدایت و تربیت دیگران. همه این قواعد عامه که وجود دارد قصه محبت الله را هم می‌گیرد چون محبت الله اثبات شد که از امور مستحسنه است و در مراتبی واجب و در مراتبی مستحب است لذا آن روایاتی که محبت الله را واجب یا مستحب قرار می‌دهد صغرایی می‌شود که قواعد عامه آن را در بربگیرد.

سؤال: ارشادی محض است این روایات؟

جواب: نخیر

نسبت این تأکیدات و آن عمومات چه می‌شود؟ مطلقات و عموماتی داریم که اگر این ادله خاصه نبود همین حکم استفاده از آن‌ها می‌شود اما وقتی شاهد روایات خاصه در اینجا هستیم سؤال می‌شود نسبت این روایات خاصه با مطلقات چیست؟ دو سه بار دیگر گفته‌ایم هم در اصول هم در فقه که اگر ما مطلق و مقید و عام و خاصی داشته باشیم که مثبتین هستند و سیاق واحدی دارند اینجا مطلق بر مقید حمل نمی‌شود. دلیل خاص و مقید عام و مطلق را حمل بر خودش نمی‌کند. ارشاد جاهل دعوت الی الخیر امربه‌معروف سر جای خودش محفوظ است. اکرم العالم بعد گفت اکرم العالم العادل و مفهوم هم در عادل قائل نبودیم، نمی‌گوییم عالم اولی حمل بر عالم عادل می‌شود بلکه عالم اولی شمول دارد؛ بنابراین در مواردی مثل اکرم العالم و اکرم العالم العادل که اینجا هم همین‌طور است که یک دلیل می‌گوید دعوت به خیر بکن که یکی از آن‌ها محبت الله است و دلیل دیگر می‌گوید محبت الله را در دل‌های دیگران رسوخ بده این دو مثبتین هستند و حمل مطلق بر مقید معنا ندارد چون وصف مفهوم ندارد. منتهی بعد اینکه احتمال مطلق بر مقید یا تخصیص عام کنار می‌رود دو احتمال باقی است. یکی اینکه ذکر خاص از باب مصداق باشد. اکرم العلما داریم اکرم العالم العادل صرف بیان مصداق است که طرف را متنبه کند که او را متوجه کند که این هم مصداق است. احتمال دوم اینکه تأکید حکمی دارد و این حکم خاصی است و وقتی با آن مقایسه می‌شود موجب تأکید می‌شود. یک حکم دارد روی اکرم العالم چون خود عالم مصداق مصلحتی است که حکمی را اقتضا می‌کند فرض می‌گیریم آن نبود اجتماع علم و عدل ملاکیتی برای وجوب یا استحباب اکرام دارد. این حکمی مستقل است ولی چون در یکجا جمع شده موجب تأکید می‌شود. درواقع در این نوع موارد سه احتمال است. احتمال اول حمل مطلق بر مقید است که خیلی سریع کنار گذاشته می‌شود بین دو احتمال ذکر از باب مثال یا تأسیس حکمی که موجب تأکید حکم می‌شود احتمال دوم را ترجیح دادیم زیرا اصل این است که هر دلیل حکم خاص خود را دارد و تأسیس در حکمی است شبیه آنکه در ادبیات می‌گویند زیاده المبانی تدل علی زیاده المعانی هر دلیلی باید تأسیسی باشد نه اینکه بگوییم مثال است یا ارشاد است و این هم مصداقی از آن است. چیز زائد مولوی می‌آورد و اصل این است. لذا در همه مواردی که عام و خاص‌ها و مطلق و مقیدهایی داریم که در دو رتبه یا چند رتبه حکم آورده مثل عالم، عالم عادل عالم عادل فقیه، همه این موارد گفته می‌شود خاص‌ها و مقیدها هم جعلی و تشریعی دارند نه اینکه بیان مثال باشند. جمع شدن دو عنوان در یک موضوع و تعدد حکم منجر می‌شود به تأکید حکم. قاعده کلی است که در اصول گفته‌ایم اینجا هم همین‌طور است. الا اینکه قرینه‌ای باشد که بار اضافی در حکم خاص نداریم. اگر قرینه‌ای پیدا کنیم چرا و الا اصل این است که بار اضافه‌ای دارد و تأکید را نتیجه می‌دهد. طبق قاعده اینجا هم باید همین را گفت. اگر ما این روایات را جمعاً بگوییم مستفیضه‌اند و معتبرند باید بگوییم تحبیب الله الی الناس استحباب یا وجوب مؤکد دارد و آثار و برکات خاصه‌ای دارد که تحبیب الله باشد

### نکته دوم:

بحث وجوب و استحبابش است که در درجاتی واجب است و در درجاتی مستحب با فرمول‌های اصولی سابق که گفتیم

### نکته سوم:

تحبیب الله مثل اصل محبت تابعی و از اصل محبت در درجات محبت است. یک محبت عامه‌ای داریم که وقتی قدرت خدا و قهر خدا را برای کسی بیان کنیم نوعی محبت به عظمت و اقتدار خدا پیدا می‌کند؛ اما یک نوع تحبیب هم هست که تحبیب به احسان و انعام‌های الهی است که در روایات به آن اشاره‌شده و وجود دارد. این دو سه نکته‌ای است که در ذیل این روایات بود. طرف یحببون عباد الله الی الله هم مطرح‌شده بود که نیاز نیست بحث شود.

سؤال: بیانی که در مورد تحبیب داشتیم در مورد تحبیب مؤمن هم همین بیان می‌آید؟

جواب: ما اینجا به این تعبیر در روایات نداریم ولی طبق آن قاعده همین‌طور است. اگر محبت المومن و محبت طوایف خاصه‌ای که محبت آن‌ها واجب یا مستحب است رجحان و وجوب و استحبابش ثابت شد طبعاً ادله دعوت الی الخیر و تربیت آن‌ها را هم می‌گیرد که دیگران را محبوب کنیم. شاید روایاتی که صلح بین مردم یا المتحابون فی الله می‌گوید مؤید همین باشد.

سؤال: ادله عام آیا از احادیث به دست می‌آیند یا قاعده عقلی‌اند و جداگانه حساب می‌شوند؟

جواب: عرض کردیم چه طور استفاده می‌شوند. ادله‌ای که قبلاً گفتیم محبت خدا راجح است آن‌ها وجوب یا استحباب محبت الله را اثبات می‌کرد. این‌که ثابت شد ادله‌ای که می‌گوید امربه‌معروف یا دعوت به خیر بکن ارشاد جاهل به آن بکن این را هم می‌گوید. لذا ادله‌ای که می‌گوید محبت الله راجح و مستحسن است موضوع برای ادله ارشاد و امر و دعوت و تربیت و امثال این‌ها درست می‌کند. این هم از این بحث.

ما مجموعه جمع‌وجوری در باب محبت الله بحث کردیم که در جای خودش قابل‌بحث است و نکاتی دیگر شاید داشته باشد که باید تکمیل شود.

# دوم: محبت انبیاء و ائمه و رسول

دومین بحث استطرادی که عبور می‌کنیم محبت انبیا و ائمه و رسول است. راجع به این بحث نمی‌کنیم چون دنیایی از بحث دارد. هم ادله قرآنی راجع به انبیا و اولیا که به‌طور خاص پیامبر اکرم و ائمه هستند و هم ادله روایی داریم. ازلحاظ رتبه‌بندی هم بعد محبت خدا محبت انبیاء و ائمه می‌شود. جای خودش بحث می‌کنیم اگر وارد شویم خیلی طول می‌کشد. این‌ها به‌طور خاص دلیل دارد با تأکید بالا.

از این دومحوری که خداوند و معصومان و محبت آن‌ها که بگذریم در دایره بشری عامی که گفتیم با تأملاتی که داشت و اسلامی که وجهی قابل‌قبول‌تر وایمانی آن‌که در دایره مؤمنان باشد ثابت شد که محبت در درجاتی واجب و در درجاتی مستحب است. در دایره مسلمان و مؤمن گروه‌های خاصی وجود دارند که از ص 138 کتاب المحبه ذکرشده که ما ذکر می‌کنیم. یکی از آن‌ها علماست. ابتدا خدا بود و بعد انبیاء و ائمه و سوم علما هستند.

# سوم: محبت به علما:

در دایره ‌ایمانی و این‌ها اولین پیامبر و ائمه بود و بعد علما می‌شود. علما سومین عنوان از محبت‌های خاصه است. در این خصوص چند روایت را از کتاب المحبه عرض می‌کنیم:

سُئِلَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ ع عَنْهُ فَقَالَ هُوَ الْعَالِمُ الَّذِي إِذَا نَظَرْتَ إِلَيْهِ ذَكَّرَكَ الْآخِرَةَ وَ مَنْ كَانَ خِلَافَ ذَلِكَ فَالنَّظَرُ إِلَيْهِ فِتْنَةٌ اغْدُ عَالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً أَوْ مُسْتَمِعاً أَوْ مُحِبّاً وَ لَا تَكُنِ الْخَامِسَ فَتَهْلِكَ.[[8]](#footnote-8)

این روایت از کتب عامه نقل شده شاید خاصه هم دارند ولی سند ندارد.

روایت دوم از کافی نقل شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ اغْدُ عَالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً أَوْ أَحِبَّ أَهْلَ الْعِلْمِ وَ لَا تَكُنْ رَابِعاً فَتَهْلِكَ بِبُغْضِهِمْ.[[9]](#footnote-9)

روایت سندش معتبر است.

الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: الْعِلْمُ خَزَائِنُ وَ الْمَفَاتِيحُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا يَرْحَمْكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤْجَرُ فِي الْعِلْمِ أَرْبَعَةٌ السَّائِلُ‏ وَ الْمُتَكَلِّمُ‏ وَ الْمُسْتَمِعُ‏ وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ.[[10]](#footnote-10)

این‌ها به‌طور خاص محبت عالم را غیر محبت مسلم و مؤمن مورد تأکید قرار داده که این‌ها تأسیس حکمی می‌شوند غیر مطلقات و چون اجتماع در عنوان واحد پیدا می‌کند نتیجه‌اش تأکید است.

## نکته اول:

روایات اغد عالم او متعلما او محبا لهم. هم عالم نقل کرده هم خاصه و سندهای متعدد هم هست. پس مستفیض است و اگر سند معتبری هم نداشت قابل‌قبول بود ضمن اینکه سند معتبر هم دارد.

## نکته دوم:

این روایات اغد عالما او متعلما از نظر شماره چند طایفه است. یک طایفه دو تا را ذکر می‌کند اغد عالما او متعلما در طایفه دیگر سه تا ذکر می‌کند اغد عالما او متعلما او مستمعا یا در بعضی روایات می‌گوید محبا در بعضی روایات چهار تا دارد اغد عالما او متعلما او مستمعا او محبا و لا تکن الخامس. نسبت این‌ها با هم چیست؟ چون مثبتین‌اند ازاین‌جهت اشکالی در آن نیست. ولی منشأ سؤال در این است که در بعضی روایات دارد که لا تکن الخامس یا لا تکن الخامس. ثالث هم داریم لاتکن الثالث. اینکه می‌گوید آن نباش تعارضی پیدا می‌شود. اینکه می‌گوید لا تکن الثالث با آن تعارضی پیدا می‌کند. منتهی وقتی دقت می‌کنیم پاسخی به دست می‌آید و آن اینکه پایه همان طایفه اول است که می‌گوید یا عالم باش یا متعلم یا محب. روایت بعدی که مستمع را اضافه می‌کند مستمع در همان متعلم است ولی متعلم مراتب دارد در طایفه اول مستمع را جزء متعلم آورده در طایفه دوم مستمع را به دلیل اینکه تعلم خیلی قوی نیست و درجه نازله تعلم است این‌ها را جدا کرده و در طایفه سوم که چهار عنوان آورده عالم و متعلم و مستمع و محبت و درجایی هم گفته عالم و متعلم و محب، آنی که سه و چهار گفته تعارضی ندارد زیرا مستمع را جایی ضمن متعلم در نظر گرفته و جایی ذکر خاص کرده و به دلیل اینکه درجه‌اش متفاوت است جدا کرده. لذا طایفه دو و سه تعارضی ندارند. چون متعلم اصطلاح عام دارد و اصطلاحی خاص. در یک طایفه اصطلاح عامش مراد است لذا سه گروه را گفته و در جای دیگر اصطلاح دیگر را آورده و مستمع را از متعلم جدا کرده است و چهار گروهش کرده است. پس سه و چهار قابل‌جمع است؛ اما آن‌هایی که دو می‌گوید روایت معتبری نیست که گفته باشد ولا تکن الثالث روایتی که معتبرتر است دارد که اغد عالما او متعلما و ایاک ان تکون لاهیا متلذذا. ولگرد بی‌خیال نباش. محبی که علاقه‌مند است را ذکر نکرده است. این اولاً. ثانیاً اینکه تعارض آن را هم شاید بشود با حمل مطلق بر مقید رفع کرد هرچند کمی سخت است؛ یعنی اینجا گفته جزء این دو گروه باش و گروه سوم نباش. روایت بعدی که گروه سه و چهار خوبی ذکر می‌کند مقید این است. تقیید دلپذیری نیست ولی می‌شود این‌طور جواب داد. لا تکن الثالث و الرابع و الخامس قابل‌جمع بود. روح مسئله این است که انسان یا باید به قله علم رسیده باشد یا در مسیر فراگیری باشد یا اگر هم نمی‌تواند به آن برسد باید علاقه به آن داشته باشد.

1. . [المعجم الكبير، الطبراني، ج 8، ص 91.](http://lib.efatwa.ir/42124/8/91/%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%AF%D9%87) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج 67، ص 22.](http://lib.eshia.ir/71860/67/22/%D8%A3%D8%AD%D8%A8%D8%A8%D9%86%D9%8A) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [قصص الانبياء، الراوندي، قطب الدين، ج 1، ص 161.](http://lib.eshia.ir/27025/1/161/%D9%82%D8%B6%D9%8A%D8%AA) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج 2، ص 4.](http://lib.eshia.ir/71860/2/4/%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%AF%D8%A9) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [إرشاد القلوب، الديلمي، حسن بن محمد، ج 1، ص 227.](http://lib.eshia.ir/70317/1/227/%D9%86%D9%8E%D8%B9%D9%92%D9%85%D9%8E%D8%A7%D8%A6%D9%90%D9%8A%20) [↑](#footnote-ref-5)
6. . [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج 2، ص 24.](http://lib.eshia.ir/71860/2/24/%D9%8A%D9%8E%D9%88%D9%92%D9%85%D9%8E%E2%80%8F%20%D8%A7%D9%84%D9%92%D9%82%D9%90%D9%8A%D9%8E%D8%A7%D9%85%D9%8E%D8%A9%D9%90%20) [↑](#footnote-ref-6)
7. . [الأمالي - ط دار الثقافة، الشيخ الطوسي، ج 1، ص 484.](http://lib.eshia.ir/27725/1/484/%D9%86%D8%B9%D9%85%D8%A7%D8%A6%D9%8A%20) [↑](#footnote-ref-7)
8. . مجموعة ورام، ج‏1، ص 57. [↑](#footnote-ref-8)
9. . [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج 1، ص 34.](http://lib.eshia.ir/11005/1/34/%D8%A3%D8%AD%D8%A8%20%D8%A3%D9%87%D9%84%20%D8%A7%D9%84%D8%B9%D9%84%D9%85) [↑](#footnote-ref-9)
10. . [الخصال، الشيخ الصدوق، ج 1، ص 245.](http://lib.eshia.ir/15339/1/245/%D8%A7%D9%84%D8%B3%D8%A7%D8%A6%D9%84) [↑](#footnote-ref-10)